

## پیدایش و توسعه تئوری جامعه‌شناختی

بسیاری از کسانی که برای نخستین بار به مطالعهء مطالب مربوط به جامعه‌شناسی می‌پردازند، از گونه‌گونی دیدگاه‌هایی که با آن‌ها رو به رو میشوند، تعجب میکنند. جامعه‌شناسان دارای یک دیدگاه واحد در این امور نمی‌باشند.

در میان دانشمندان امور جامعه‌شناختی، درباره این که چگونه باید رفتارهای انسانی را مطالعه کرد و چگونه میتوان نتایج تحقیق را بهتر تبیین نمود، بحث‌های بیشماری جریان دارد. پرسشهایی ایجاد میگردد، که چرا باید چنین باشد؟ و چرا جامعه‌شناسان نمیتوانند، آن طوری که در مورد دانشمندان علوم طبیعی دیده میشود، به گونه سازگارتر با هم دگر توافقی نظر داشته باشند؟

پاسخ این پرسشها به ماهیت خود جامعه‌شناسی بسته گی دارد. مطالعهء جامعه‌شناسی، تحقیق درباره زنده گی و رفتار خود ماست و مطالعهء خودمان پیچیده ترین و دشوارترین کاریست، که میتوانیم انجام دهیم. در تمام رشته های علمی - از جمله علوم طبیعی - عدم توافق در مورد رویکردهای نظری به مراتب بیشتر از اختلاف نظر درباره تحقیقات تجربیست، زیرا مطالعه های تجربی، اگر اختلاف نظر پیرامون نتایج علمی وجود داشته باشد، میتواند کنترل و تکرار شود. مجادله های نظری همواره تا اندازه یی به تفسیر و تبیین بسته گی دارند و به ندرت میتوانند به یک شیوه به طور قطع حل و فصل شوند.

در جامعه‌شناسی، مشکلاتی ذاتی تحت مطالعه قرار دادن رفتار خودما این مسأله را پیچیده تر میکند.

از این رو، مجادله ها و مباحثه های نظری در این رشته جایگاه مرکزی را اشغال میکنند؛ از این جاست، که تأکید بر مطالعه و درک روزافزون از علم جامعه‌شناسی به همهء افراد بشر به خصوص به افراد جامعه از هم گسیخته ما در شرایط کنونی از اهمیت به سزایی برخوردار خواهد بود.

در این نوشته، گوشه یی از پیدایش و توسعه رویکردهای نظری مهم در جامعه‌شناسی را که همراه با نگرش و دیدگاههای برخی از بنیانگذاران علوم جامعه‌شناختی امروزی نیز میباشد و اندیشه های شان هنوز هم از نفوذ فراوان برخوردار است، تحلیل کرده و مسایل و دشواریهای هریک از آن‌ها را نشان میدهیم.

در این رساله کوچک، با گردهم آوری مفاهیم و نظریه های پرمحتوا که البته به طور جداگانه ارائه میگردد، تلاش صورت گرفته، تا با باور کامل به نقش کلیدی علم جامعه شناسی در فرهنگ فکری امروزی و جایگاه مرکزی آن در میان علوم اجتماعی، کمک رهنمودی به علاقه مندان و دانش آموزان سرزمین ما باشد.

باید تأکید نمود، که با مطالعه و درک ماهیت جامعه شناسی که چشم اندازهای جدیدی را پیرامون سرچشمه های رفتارمان در برابر ما میکشاید و به درک ژرفتر زمینه های فرهنگی متفاوت با فرهنگ ما می انجامد.

- تفکر جامعه شناسانه، بیش از هر چیز به خودشناسی کمک میکند، که به نوبه خود میتواند به شناخت بهتر از دنیای روابط اجتماعی به ما یاری کند؛

- مطالعه جامعه شناسی باید تجربه رهاییبخش باشد؛

- جامعه شناسی احساس همدردی و نیروی اندیشه و تخیل ما را گسترش میدهد؛

- مطالعه جامعه شناسی تا آن جا که با اندیشه جزمی مبارزه میکند، درک تنوع فرهنگی را می آموزد، بینش عملکرد نهادهای اجتماعی و سیاسی را برای ما فراهم میسازد و امکانهای آزادی انسان را افزایش میدهد.

### **خاستگاه نخستین:**

انسانها اکثراً درباره سرچشمه های رفتار خویش کنجکاو بوده اند، اما، در طول هزاران سال کوششها برای شناخت خود، بر شیوه های تفکری متکی بوده، که نسل به نسل انتقال یافته و در قالب اصطلاحهای مذهبی بیان گردیده اند و هنوز هم میگردند. مطالعه نظامیافته رفتار و جامعه انسانی تحولی نسبتاً جدید است، که آغاز آن را میتوان در اواخر قرن هژدهم یافت. زمینه این رویکرد جدید سلسله تغییرهای گسترده یی بود، در ارتباط با صنعتی شدن و شهرنشینی و فروپاشی شیوه های زنده گی سنتی که مَشوق تلاش برای دستیابی به درک جدیدی هم درباره دنیای اجتماعی و هم دنیای طبیعی گردید.

**اگوست کنت ۱۷۸۹-۱۸۵۷ م.:** بدیهیست، هیچ فردی به تنهایی نمیتواند، یک رشته علمی را به تمامی بنیاد نهد. متفکران بسیاری در پیدایش اندیشه های نخستین جامعه شناختی سهمیم بوده اند. اما، معمولاً جایگاه برتر به مؤلف فرانسه یی اگوست کنت داده میشود. کنت، ابداع کننده واژه جامعه شناسی بوده، در آغاز کارش، اصطلاح فزیک اجتماعی را برای اشاره به این رشته جدید مطالعه به کار بُرد. اما، چون نویسنده گان دیگر نیز این اصطلاح را به کار میگرفتند، کنت، در صدد متمایز ساختن دیدگاههایش با دیگران برآمد و واژه جدیدی برای توضیح و تعریف رشته یی که میخواست ایجاد نماید، انتخاب کرد.

کنت، جامعه‌شناسی را یکی از مهمترین و پیچیده‌ترین شاخه‌های علوم تلقی کرده، معتقد بود، که این رشته علم باید راههای رفاه و بهشد زنده‌گی بشر را دریابد و مددگار انسانها در این عرصه باشد. او در اواخر دوران زنده‌گیش برنامه‌های بلندپروازانه‌یی برای بازسازی جامعه‌ی فرانسه به طور اخص و جامعه‌ی بشری به طور کل تهیه و ارایه نمود.

**امیل دورکهایم ۱۸۵۸-۱۹۱۷م.**: نویسنده‌ی دیگر فرانسه‌یی، امیل دورکهایم، با آن که از جنبه‌های گونه‌گون نوشته‌ها و آثار کنت سود جسته است، اما بسیاری از آثار و تحقیقات او را بیش از حد نظری و مبهم میپنداشت. او معتقد بود، که اگوست کنت، موفق نگردیده، چنان که باید برنامه‌ی خود را- یعنی ایجاد جامعه‌شناسی بر پایه‌ی اصول علمی- به انجام برساند.

از دید او، جامعه‌شناسی برای تبدیل شدن به علم باید واقعیت‌های اجتماعی را مورد مطالعه قرار دهد. یعنی باید تحلیل نهادهای اجتماعی را با همان عینیتی دنبال کند، که دانشمندان طبیعت را مطالعه میکنند.

نخستین اصل مشهور جامعه‌شناسی دورکهایم چنین است:

«واقعیت‌های اجتماعی را مانند اشیا مطالعه کنید!» مراد او از این گفته آن است، که زنده‌گی اجتماعی را میتوان با همان دقتی که اشیا یا رویدادها را در طبیعت مطالعه میکنیم، تحلیل کرد.

توجه دورکهایم، مانند سایر بنیانگذاران عمده جامعه‌شناسی، معطوف به تحولهایی بود، که مناسبات حاکم جامعه را دگرگون میکرد. او سعی کرد، این تحوله‌ها را بر حسب پیشرفت تقسیم کار (رشد تمایزهای هرچه پیچیده‌تر بین مشاغل گونه‌گون) به عنوان بخشی از فرایند صرهننتی شدن درک کند.

دورکهایم استدلال میکند، که تقسیم کار به تدریج جانشین مذهب به عنوان پایه اصلی به هم پیوسته‌گی اجتماعی میشود. با گسترش تقسیم کار، مردم بیش از پیش به یک دیگر وابسته میشوند، زیرا هرکس به کالاها و خدماتی نیاز دارد، که توسط افرادی که در مشاغل دگر هستند، فراهم میگردد. بنابر نظر دورکهایم فرایندهای دگرگونی در جهان امروز آن چنان سریع و شدید است، که موجب مشکلاتی اجتماعی میگردد، که وی آن‌ها را به بی‌هنجاری مربوط میسازد.

بی‌هنجاری احساس بی‌هدفی یا بی‌مقصدیست، که در نتیجه شرایط اجتماعی معینی برانگیخته میشود. نظارتها و ضوابط اخلاقی سنتی که توسط مذهب فراهم میگردد، در نتیجه پیشرفت اجتماعی امروزمین تا اندازه‌ی زیادی از میان میروند و این سبب میشود، بسیاری از افراد در جوامع امروزی احساس کنند، که زنده‌گی هرروزه آن‌ها فاقد معناست.

یکی از مشهورترین تحقیقها و مطالعه‌ی دورکهایم در مورد بررسی خودکشی میباشد.

به نظر میرسد، که خودکشی عملی صرفاً شخصی تلقی می‌گردد، چنین مینماید، که کاملاً نتیجه احساس شدید بدبختی توسط فرد است. اما، دورکهایم نشان میدهد، که عوامل اجتماعی تأثیر بنیادی بر خودکشی دارند؛ همانا بی‌هنجاری یکی از این عوامل است. میزان خودکشیها طی سالها از الگوهای منظمی پیروی میکنند و این الگوها میباید از نظر جامعه‌شناختی تبیین شوند. ایرادهای بسیاری میتوان در مورد برخی جنبه‌های مطالعه دورکهایم مطرح کرد، اما، کار او به صورت اثری کلاسیک هم چنان زنده است و اهمیت آن برای جامعه‌شناسی امروز به هیچ وجه از میان نرفته است.

**کارل مارکس ۱۸۱۸ - ۱۸۸۳ م.:** اندیشه‌های کارل مارکس کاملاً برخلاف عقاید کنت و دورکهایم است. مارکس که در کشور آلمان تولد گردیده، در آغاز کار فکری با سنتهای فکری آلمان پرورش یافته، اما قسمت زیادی از زنده‌گیش را در انگلستان سپری و آثار بزرگ و ماندگار خود را برای جامعه بشری در آن جا تولید کرده و در همان کشور در شهر لندن درگذشت.

مارکس نتوانست، حرفه دانشگاهی را دنبال کند، زیرا در جوانی فعالیتهای سیاسی اش او را به ستیز در برابر مقامهای حاکم آلمان کشانیده بود. وی پس از اقامت کوتاهی در فرانسه برای همیشه به حالت تبعید در انگلستان به سر برد.

نوشته‌های مارکس، حوزه‌های گونه‌گونی را در بر میگیرد، حتی سخت‌ترین منتقدان او کار وی را در پیشرفت علم جامعه‌شناسی مهم میدانند، اما، مارکس خود را به عنوان یک جامعه‌شناس در نظر نمیگرفت.

بسیاری از نوشته‌هایش در مورد مسایل اقتصادیست، اما، از آن جا که همواره علاقه مند بود تا مسایل اقتصادی را با نهادهای اجتماعی مربوط سازد، آثار او از نظر بینشهای جامعه‌شناختی غنیست.

دیدگاه مارکس بر پایه آنچه که او مفهوم ماتریالیستی تاریخ مینامد، بنیاد نهاده شده است. بنابر نظر او، این اندیشه‌ها یا ارزشهای انسانها نیست، که منبع اصلی دگرگونی اجتماعیست، بل که دگرگونی اجتماعی بر اساس عوامل اقتصادی پدید می‌آید. این عوامل به تضادهای بین طبقات مربوط میشود، که نیروی محرک تکامل تاریخی را فراهم میسازد. به گفته مارکس: «سراسر تاریخ بشر تا کنون تاریخ مبارزات طبقاتیست.»

اگر چه مارکس درباره مراحل مختلف تاریخ مینویسد، اما، توجه خود را بیشتر به دگرگونی در دوران مدرن معطوف میسازد. برای او مهمترین دگرگونیهای مربوط به دوره مدرن با توسعه سرمایه‌داری پیوند دارد. سرمایه‌داری نظام تولیدی بیست، که با نظامهای اقتصادی پیشین در تاریخ تفاوت اساسی دارد و در واقع با تولید کالاها و خدماتی سر و کار دارد، که به تعداد انبوهی

از مصرف کننده گان فروخته میشود. کسانی که صاحب سرمایه - کارخانه ها، ماشینها و مبالغ انگفت پول - هستند، طبقه حاکم را تشکیل میدهند، توده مردم طبقه یی از کارگران مزدگیر، یا طبقه کارگر را تشکیل میدهند، که مالک وسایل معیشت خود نبوده بل که ناچار اند برای صاحبان سرمایه کار کنند. بنابر این سرمایه داری یکی از نظامهای طبقاتیست، که در آن تضاد بین طبقات یک رُخداد معمولیست.

برای مارکس مطالعه تکامل سرمایه داری و آینده احتمالی آن میبایست وسایل دگرگون ساختن فعالان آن را از طریق عمل سیاسی فراهم سازد. بدین سان مطالعات جامعه شناختی مارکس با یک برنامه سیاسی پیوند داشت. نوشته های مارکس هر اندازه که معتبر باشد، یا نباشد، این برنامه اثری فراگیر در جهان، به ویژه در طی قرن بیستم میلادی داشته است.

این نکته حایز اهمیت است، که سعی کنیم، به شیوه عاری از تعصب به مطالعه آثار مارکس پردازیم. این کار آسان نیست، زیرا نفوذ گسترده نوشته های مارکس اختلاف نظرهای عمده یی را در مورد ارزش آن ها به وجود آورده است. حتی نویسندگان گانی که زیر تأثیر آثار و افکار مارکس قرار گرفته اند، اندیشه های او را به شیوه های متفاوتی مورد استفاده قرار داده اند. اختلاف زیادی میان دیدگاههای کسانی که خود را مارکسیست مینامند، وجود دارد؛ برای مثال، بسیاری از مارکسیستهای کشورهای غربی با مارکسیستها و نظامهای در قدرت در قرن بیستم در اروپای شرقی، در اختلاف نظر قرار داشتند و از آن ها و شیوه های عملکردشان انتقاد مینمایند.

**ماکس وبر ۱۸۶۴-۱۹۲۰م.:** به ماکس وبر، نیز مانند مارکس نمیتوان برچسپ جامعه شناس زد. علایق و موضوعهای مورد توجه او رشته های بسیاری را دربر میگرفت. او در آلمان متولد گردید و تمام زنده گی شغلی دانشگاهی خود را در آن جا گذراند. وبر، از نظر شخصی تا اندازه یی دچار افسرده گی بود و بیشتر در زنده گیش نتوانست، یک شغل آموزشی تمام وقت را در یک دانشگاه حفظ کند؛ درآمد خصوصی به او اجازه میداد، که خود را وقف مطالعه و تحقیق کند. او فردی بود با دانش فوق العاده گسترده. نوشته هایش رشته های اقتصاد، حقوق، فلسفه و تاریخ تطبیقی و نیز جامعه شناسی را دربر میگرفت و برای تضاد طبقاتی اهمیتی کمتر از مارکس قایل بود.

به نظر وبر، اندیشه ها و ارزشها به همان اندازه شرایط اقتصادی بر دگرگونی اجتماعی تأثیر دارند. بعضی از مهمترین نوشته های وبر به تحلیل ویژه گی جامعه و فرهنگ غربی در مقایسه با ویژه گیهای تمدنهای بزرگ دیگر مربوط میشوند. او مطالعه و تحقیق وسیعی درباره امپراتوری چین قدیم، هند و خاور نزدیک انجام داد. (وبر، ۱۹۵۱، ۱۹۵۲، ۱۹۵۸م.) و در جریان این تحقیقها کمکهای مهمی به توسعه جامعه شناسی دین کرد. وبر، بر اساس مقایسه نظامهای

مذهبی عمده در چین و هند با نظامهای مذهبی غرب نتیجه میگیرد، که برخی جنبه های اعتقادهای مسیحی تأثیر نیرومندی بر ظهور سرمایه داری داشته اند. یکی از پدیده هایی که به طور مکرر در تحقیقهای وبر مورد توجه قرار گرفته، مطالعه بیروکراسی میباشد.

بیروکراسی، سازمان بزرگیست، که به اداره های مختلف تقسیم شده و کارکنان آن را مقامهای اداری گوناگون تشکیل میدهند. شرکتهای بزرگ صنعتی، سازمانهای حکومتی، بیمارستانها و مدارس همه گی نمونه های آن هستند. وبر معتقد است، که پیشرفت بیروکراسی یک ویژه گی اجتناب ناپذیر دوران ماست. بیروکراسی اداره سازمانهای بزرگ را ممکن میسازد. اما، مسایلی را برای مشارکت مؤثر دموکراتیک در جوامع امروزی مطرح میکند. بیروکراسی متضمن حکومت متخصصان است، که تصامیم شان بدون چندان توجهی به افرادی که آن ها متأثر میشوند، اتخاذ میگردد.

آثار وبر، بسیاری از حوزه های دیگر را در بر میگیرد، از جمله مطالعه پیدایش و توسعه شهرها، نظامهای قانون، انواع اقتصاد و ماهیت طبقات. در ضمن، او مطالب فراوانی درباره ماهیت کلی خود جامعه شناسی نوشت.

وبر، در ادعای علم بودن جامعه شناسی، محتاط تر از دور کههیم و مارکس است؛ به نظر او تصور این که میتوانیم انسانها را با استفاده از همان روشهایی مطالعه کنیم، که در مورد پژوهش جهان فزیک به کار میبریم، گمراه کننده است. انسانها، موجوداتی متفکر و استدلالگر اند. ما به اغلب کارهایی که انجام میدهیم، معنا و اهمیت میبخشیم و هر رشته یی که با رفتار انسانی سر و کار دارد، باید این نکته را در نظر داشته باشد.

## تحولهای بعدی:

در حالی که خاستگاه جامعه شناسی اساساً اروپایی بود، اما، به مرور زمان این رشته در سراسر جهان مروج گردیده و برخی از مهمترین تحولهایی در این عرصه، از جمله در ایالات متحده آمریکا رخ داده است.

**جورج هربرت مید ۱۸۶۳-۱۹۳۱م.**، "George Herbert Mead": فیلسوفی که در دانشگاه شیکاگو تدریس میکرد، با مطالعاتش، تأثیر مهمی در پیشرفت نظریه جامعه شناسی داشته است. مید، بر نقش اساسی زبان و نمادها به طور کلی، در زنده گی اجتماعی انسان تأکید میکند. دیدگاهی که او به وجود آورد، بعدها نظریه کنش متقابل نمادین نام گرفت. مید، به جای مطالعه جوامع کلی توجه بیشتری به مطالعه فرایندهای کوچک اجتماعی داشت.

**تالکوت پارسونز ۱۹۰۲-۱۹۷۹م.:** برجسته ترین نظریه پرداز جامعه شناسی امریکا، در دوره پس از جنگ جهانی دوم بود. او نویسنده توانا بود، که علاوه بر تیوری، درباره بسیاری از حوزه های تجربی جامعه شناسی آثار فراوانی آفریده است. از جمله حوزه های مختلف جامعه شناسی که او به پیشرفت آن ها کمک کرده است، مطالعه خانواده، بیروکراسی، حرفه ها و مطالعه سیاست را میتوان نام برد. او یکی از مهمترین نظریه پردازان است، که به تکامل نظریه "کارکردگرایی"، رویکردی نظری که در آغاز توسط دورکهایم و کنت پایه گذاری شد، نقش ایفا نموده، بر طبق دیدگاه کارکردگرا، در مطالعه هر جامعه معین باید ببینیم چگونه نهادها، یا اجزای مختلف آن به هم میپیوندند تا حیات جامعه در طول زمان تداوم یابد.

باوجود این، نقش متفکران اروپایی هم چنان در تکامل اخیر نظریه جامعه شناختی برجسته میباشد. رویکردی که اهمیت خاصی در آن جا کسب کرده است، ساختگرایی میباشد، که تحلیل جامعه شناختی را با مطالعه زبان پیوند میدهد. تفکر ساختگرایانه در اصل نخستین بار در زبانشناسی معمول شد و توسط مردم شناس مشهور، کلودلوی استروس ۱۹۰۸م. وارد علوم اجتماعی گردید. اما، خاستگاه آن را میتوان در آثار دورکهایم و مارکس نیز جستجو کرد.

### **- کارکردگرایی:**

تفکر کارکردگرایانه، همان گونه که گفته شد، در اصل به وسیله کنت که آن را در رابطه نزدیک با دیدگاه کلی جامعه شناسی اش میدید، معمول گردید. دورکهایم، نیز تحلیل کارکردی را به عنوان بخش اساسی از وظایف نظریه پردازی و پژوهش جامعه شناسی تلقی میکرد. اما، ظهور کارکردگرایی در شکل امروزی آن به شدت از مطالعات مردم شناسان تأثیر پذیرفت. تا اوایل قرن بیست، مردم شناسی اساساً بر پایه گزارشها و اسنادی استوار بود، که توسط کارگزاران استعماری، مبلغان مذهبی و سیاحان فراهم میگردد. بنابر این مردم شناسی قرن نوزدهم، به طور عمده مبتنی بر تأملهای نظری و فاقد مدارک مستند بود.

نویسنده گان کتابهایی منتشر میکردند، که نمونه هایی از سراسر جهان در آن گردآوری شده بود. بی آن که چندان اهمیت بدهند، که آن ها تا چه اندازه معتبر و قابل اعتماد اند، یا از چه زمینه خاص فرهنگی ناشی شده اند. برای مثال مذهب بر اساس مقایسه نمونه های متعدد از اعتقادات و شیوه های عمل برگرفته شده از متنوع ترین فرهنگها تحلیل میگردد.

عمر مردم شناسی امروزی به زمانی باز میگردد، که پژوهشگران این رویکرد را رضایتبخش نیافتند و به صرف وقت در دوره های طولانی مطالعه میدانی در فرهنگهای گوناگون نقاط مختلف جهان اقدام کردند.

رادکلیف براون ۱۸۸۱-۱۹۵۵م. مؤلف انگلیسی که از اندیشه های دورکهایم تأثیر پذیرفته بود و برونیسلاو مالینوفسکی ۱۸۸۴-۱۹۴۲م.، نویسنده پولندی که قسمت زیادی از زنده گی خود

را در انگلستان گذراند، دو تن از آغازگران کار میدانی در مردم شناسی بودند. مالینوفسکی، در نتیجه گذراندن دوره طولانی در جزایر تروبریاندر اقیانوس آرام برخی از مشهورترین مطالعات انسانشناسی را که تا کنون صورت گرفته

است، پدید آورد. رادکلیف براون، ساکنان جزایری را که در مجمع الجزایری در نزدیکی سواحل برما زنده گی میکردند، مورد مطالعه قرار داد.

رادکلیف براون و مالینوفسکی هر دو میگویند، که جهت شناخت و توضیح نهادهای مهم یک جامعه یا فرهنگ آن و دانستن این که چرا اعضای آن به شیوه معینی رفتار میکنند، باید آن را به طور کلی مطالعه و مورد تحقیق قرار دهیم. به طور مثال، ما میتوانیم اعتقادهای مذهبی و رسوم یک جامعه را، فقط با نشان دادن چگونه گی رابطه آن با سایر نهادهای جامعه تحلیل کنیم، زیرا اجزای مختلف یک جامعه در رابطه نزدیک با یک دیگر توسعه میابند.

مطالعه کارکرد یک شیوه عمل یا نهاد اجتماعی عبارت است، از سهمی که آن شیوه عمل یا نهاد در دوام جامعه به طور کلی دارد. بهترین شیوه درک این مطلب از طریق قیاس با بدن انسان است. مقایسه یی که کنت، دورکهایم و بسیاری از مؤلفان کارکردگرایی بعدی انجام میدهند. برای مطالعه یکی از اندامهای بدن، مانند قلب، ما باید نشان دهیم رابطه آن با سایر قسمت‌های بدن چگونه است. قلب با تپشش و فرستادن خون به سراسر بدن، نقش حیاتی در ادامه زنده گی موجود زنده بازی میکند. به همین ترتیب، تحلیل کارکرد یک پدیده اجتماعی به معنای نشان دادن نقش است که آن پدیده در ادامه بقای جامعه ایفا میکند. برای مثال، به نظر دورکهایم، مذهب تقدیم مردم را به ارزشهای اجتماعی اساسی مورد تأکید قرار میدهد و به این طریق به حفظ انسجام اجتماعی کمک میکند. {برای جزئیات بیشتر درباره نظریه دورکهایم درباره دین به کتاب جامعه شناسی، اثر آنتونی گیدنز به فصل ۱۴ تحت عنوان "دین" مراجعه نمایید.}

### **کارکردگرایی به تعبیر مرتون:**

کارکردگرایی از طریق آثار تالکوت پارسونز و رابرت مرتون به جامعه شناسی بازگشت. هریک از آن ها تحلیل کارکردگرایانه را کلید توسعه نظریه و پژوهش جامعه شناختی تلقی میکرد. تعبیر مرتون از کارکردگرایی به ویژه دارای نفوذ زیادی بوده و هم چون نقطه کانونی مخصوصاً آثار یک نسل کامل از جامعه شناسان امریکایی را به هم نزدیک کرده است و در عین حال در جاهای دیگر نیز به طور گسترده مورد استفاده قرار گرفته است. مرتون نسبت به آنچه که توسط رادکلیف براون یا مالینوفسکی ارائه گردیده بود، تبیین کاملتری از تحلیل کارکردی پدید آورد. او در عین حال، مجدداً آن را با مطالعه جوامع صنعتی انطباق داد، که از برخی جهت‌های اساسی با فرهنگ‌های ساده تری که توسط مردم شناسان مطالعه میشود، تفاوت دارند.



مرتون بین کارکردهای آشکار و پنهان تمایز قایل میشود، کارکردهای آشکار کارکردهایی هستند که برای شرکت کننده گان از نوع ویژه‌ی از فعالیت اجتماعی شناخته شده و مورد انتظار است. کارکردهای پنهان، نتایج آن فعالیت هستند، که شرکت کننده گان از آن آگاه نیستند.

برای روشن کردن این تمایز، مرتون مثال "رقص باران" را به کار میبرد که توسط سرخپوستان هوپی در نیومکزیک اجرا میگردد. هوپیها معتقد اند، که این مراسم باران می آورد که برای محصولهای شان به آن نیاز دارند؛ (کارکرد آشکار). به این دلیل است، که آن ها این مراسم را بر پا میکنند و در آن شرکت میجویند. اما مرتون با استفاده از نظریه دورکهایم درباره دین استدلال میکند، که رقص باران در عمل به هم پیوسته

گی جامعه را افزایش میدهد؛ (کارکرد پنهان). بنابر نظر مرتون بخش مهمی از تبیین جامعه شناختی عبارت است از آشکار کردن کارکردهای پنهان فعالیتها و نهادهای اجتماعی.

### **تحولهای اخیر:**

تفکر کارکردگرایانه، برای مدت طولانی شاید به حیث برجسته ترین سنت نظری در جامعه شناسی، به ویژه در امریکا به حساب می آمد، اما، به مرور زمان، محدودیتهای آن آشکار شده و از نفوذ و اعتبار آن کاسته شد. از نظر عده‌ی از منتقدان، تحلیل کارکردی ویژه گیهای را به جوامع نسبت میدهد، که فاقد آن ها هستند. کارکردگرایان اغلب درباره جوامع چنان مینویسند، که گویی جامعه دارای نیازها و مقاصد است، اگرچه این مفاهیم تنها هنگامی معنادار است، که در مورد افراد انسانی به کار برده شود. به طور مثال، تحلیل مرتون را از رقص باران هوپیها در نظر بگیرید. مرتون، چنان مینویسد، که گویی اگر ما بتوانیم نشان دهیم، که این مراسم به یگانه گی جامعه هوپی کمک میکند، توضیح داده ایم، که چرا، واقعاً وجود دارد، زیرا با همه این ها، ما میدانیم که رقص، واقعاً باران نمی آورد. اما، این چنین نیست مگر این که تصور کنیم، جامعه هوپی به طریقی اعضای خود را وادار میکند، به شیوه‌هایی رفتار کنند که برای به هم پیوسته گی اش به آن ها نیاز دارد، اما نمیتواند چنین باشد، زیرا جوامع از نیروی اراده یا اهداف بهره مند نیستند، تنها افراد انسانی این ویژه گی را دارند.

### **- ساختگرایی:**

ساختگرایی، نیز مانند کارکردگرایی از آثار دورکهایم تأثیر پذیرفته است، اگرچه عامل اصلی تکامل آن را باید در زبانشناسی جستجو کرد. آثار فردیناندو سوسور ۱۸۵۷-۱۹۱۳ م.، زبانشناسی سوییسی مهمترین منبع اولیه اندیشه های ساختگراییانه بود. اگرچه نوشته های سوسور فقط درباره زبان بود، دیدگاههایی که او مطرح کرد، بعداً در رشته های متعدد علوم اجتماعی و علوم انسانی وارد گردید.

قبل از مطالعاتِ سوسور، مطالعهء زبان اساساً با جستجوی تغییرهای جزئی در شیوهء کاربردِ واژه ها سر و کار داشت. بنابر نظر او، این روش ویژه گی اصلی زبان را مورد غفلت قرار میدهد. اگر تنها به واژه هایی نگاه کنیم، که مردم در هنگامِ صحبت به کار میبرند، هرگز نمیتوانیم ویژه گیهای اساسی- یا ساختههای- زبان را تشخیص دهیم.

بر اساسِ نظرِ سوسور، تحلیلِ ساختههای زبان به معنای جستجوی قواعدیست، که پایهء گفتارِ مان را تشکیل میدهند. اکثر این قواعد فقط به طورِ ضمنی برای ما شناخته شده اند. به آسانی نمیتوانیم بگوییم، که آن ها چه هستند، در واقع وظیفهء زبانشناسی این است، که آنچه را ما به طورِ ضمنی ولی تنها در سطح توانایی کاربردِ زبان در عمل میدانیم، آشکار سازد.

## زبان و معنا:

سوسور استدلال میکند، که معنای واژه ها از ساختههای زبان ناشی میشود، نی چیزهایی که واژه ها به آن اشاره میکنند. ما ممکن است، ساده اندیشانه گمان کنیم، که معنای واژهء درخت، چیزی پُر برگیست، که

این اصطلاح به آن اشاره میکند، اما به نظرِ سوسور، چنین نیست. ما میتوانیم، این مطلب را با توجه به این واقعیت درک کنیم، که واژه های زیادی در زبان وجود دارد که به هیچ چیزی اشاره نمیکنند- مانند "و"، "اما"، "یا" با وجودِ این به علاوه، واژه های کاملاً معناداری وجود دارند، که به چیزبهای افسانه یی اشاره میکنند، که به هیچ وجه در واقعیت وجود ندارد- مانند اسبِ شاخدار، اگر معنای یک واژه از چیزی که به آن اشاره میکند، ناشی نمیشود، پس از کجا ناشی میشود؟ پاسخِ سوسور این است، که معنا به وسیلهء تفاوتهای بین مفاهیم وابسته به هم ایجاد میشود، که ما درخت را از بُته، درختچه، جنگل و انبوهی از واژه هایی که معنای مشابه- اما مجزا- دارند، تمیز میدهیم. معنا از درون و در داخل زبان ایجاد میشود، نی به وسیلهء اشیای جهانِ خارج که به واسطهء معانی به آن ها اشاره میکنیم.

## ساختگرای و نشانه سازی:

سوسور این نکتهء مهم را نیز می افزاید، که تنها صوتها (سخن گفتن) یا علایم روی کاغذ (نوشتن) نیستند، که میتوانند معنا بیافرینند. هر چیزی را که ما میتوانیم به طورِ منظم تمیز بدهیم، میتوان برای ساختنِ معانی به کار بُرد. یک نمونهء آن چراغ اشارهء رهنمایی کنندهء ترافیک میباشد، که ما از تفاوتِ بینِ رنگهای سبز و سرخ برای ساختنِ معانی برو و بایست (توقف کن) استفاده میکنیم. ملاحظه کنید، که این تفاوت است، که معنا را ایجاد میکند، نی خودِ رنگهای واقعی؛ اگر رنگِ سبز را به معنای توقف کن و سرخ را به معنای برو به کار میبردیم- تا زمانی که هم چنان این تفاوت را میشناختیم- برای ما کدام فرقی نمیکرد. سوسور، مطالعهء معنای غیر زبانشناختی را سمیولوژی نامید، اما، اصطلاحی که امروز بیشتر به کار بُرده

میشود، نشانه شناختی میباشد. مطالعاتِ نشانه شناسی میتواند، در موردِ بسیاری از جنبه فرهنگ انسانی انجام شود.

تحلیل ساختگرایانه به پیروی از لویی استروس- که اصطلاح ساختگرایی را مشهور کرد- در مطالعه خویشاوندی، اسطوره، دین و حوزه های دیگر به کار برده شده است. اما، بسیاری از مؤلفانی که درباره نظریه جامعه شناختی نوشته اند، تحت تأثیر مفاهیم برگرفته از ساختگرایی قرار گرفته اند. مفاهیم ساختگرایانه برای مطالعه رسانه های همه گانی (روزنامه ها، مجله ها و تلویزیون)، ایدیالوژی و فرهنگ به طور کلی به کار گرفته شده اند.

تفکر ساختگرایانه نقطه های ضعف دارد، که جاذبه آن را به عنوان یک چارچوب نظری کلی در جامعه شناسی محدود میکند. ساختگرایی از مطالعه زبان سرچشمه گرفت و نشان داده است، که در تحلیل جنبه های معینی از رفتار انسان بیش از جنبه های دیگر اهمیت دارد. این نظریه برای بررسی ارتباطها و فرهنگ مفید است، اما در مطالعه مسایل عملیتر زنده گی اجتماعی، مانند فعالیت اقتصادی یا سیاسی کاربرد کمتری دارد.

### **- نظریه گنش متقابل نمادین:**

نظریه گنش متقابل نمادین بیش از هر یک از رویکردهای نظری دیگر به فرد فعال و خلاق اهمیت میدهد. پس از مید این نظریه توسط بسیاری از نویسندگان دیگر توسعه بیشتری یافته و در امریکا رقیب اصلی دیدگاه کارکردگرا بوده است. همانند ساختگرایی نظریه گنش متقابل نمادین از توجه به زبان سرچشمه میگیرد، اما مید آن را در راستای متفاوت توسعه میدهد.

### **نمادها:**

مید، به این نظر است، که زبان به ما اجازه میدهد، تا به یک موجود خودآگاه تبدیل شویم، یعنی آگاه از فردیت خویش و کلید این دیدگاه نماد است.

نماد، چیز است که نماینده چیز دیگریست. اگر مثالی را که سوسور به کار برده است، دنبال کنیم؛ واژه "درخت" نماد است، که به وسیله آن ما چیز دیگری یعنی درخت را نشان میدهیم. مید استدلال میکند، همین که ما این مفهوم را آموختیم، میتوانیم، به درخت فکر کنیم، ولو آن که هیچ درختی نمایان نباشد. ما یاد گرفته ایم، که درباره این شی به طور نمادی فکر کنیم. تفکر نمادی ما را از محدود بودن در تجربه خود به آنچه واقعاً میبینیم، میشنویم یا احساس میکنیم، آزاد میسازد.

طرفداران نظریه گنش متقابل نمادین، استدلال میکنند، که عملاً همه گنشهای متقابل میان افراد انسان متضمن تبادل نمادهاست. هنگامی که ما در گنش متقابل با دیگران قرار میگیریم، دائماً در جستجوی سر نخهایی هستیم در مورد این که چه نوع رفتاری در آن زمینه مناسب

است و این که چگونه آنچه را منظور دیگران است، تعبیر کنیم. کنش متقابل نمادین توجه ما را به جزئیات کنش متقابل بین افراد جلب میکند و این که چگونه از آن جزئیات برای فهمیدن آنچه دیگران میگویند و انجام میدهند، استفاده میشود.

طرفداران مکتب کنش متقابل نمادین در پرداختن به ساختها و فرایندهای بزرگتر همواره با دشواری مواجه بوده اند؛ یعنی، درست همان پدیده هایی که دو مکتب دیگر بیش از همه مورد تأکید قرار میدهند.

### **- مارکسیزم:**

کارکردگرایی، ساختگرایی و کنش متقابل نمادین، تنها سنتهای مهم در جامعه شناسی نیستند و این تقسیمبندی سه گانه نیز تنها شیوه طبقه بندی رویکردهای نظری نیست. یکی از رویکردهای پرنفوذی که در این تقسیمبندی جای نمیگیرد، مارکسیزم است.

بدیهیست، مارکسیستها همه گی دیدگاههای خود را به صورتی به آثار مارکس نسبت میدهند، اما، تفسیرهای متعددی از اندیشه ها و مفاهیم ارایه شده از جانب مارکس امکانپذیر است و امروز مکاتب مارکسیستی وجود دارد، که مواضع نظری کاملاً متفاوتی اتخاذ میکنند. به طور کلی مارکسیزم را میتوان به اجزایی تقسیم کرد، که با مرزهای بین سه سنت نظری که قبلاً شرح داده شد، مطابقت میکند. بسیاری از مارکسیستها به طور ضمنی یا آشکارا رویکرد کارکردگرایانه نسبت به ماتریالیزم تاریخی اتخاذ کرده اند. تعبیر آن ها از مارکسیزم کاملاً متفاوت با دیدگاههای مارکسیستهایست، که از ساختگرایی تأثیر پذیرفته اند.

معروفترین نویسنده یی که چنین دیدگاهی را ارایه میکند، مؤلف فرانسه یی لویی آلتوسر است. معدودی از این نویسنده گان مستقیماً از دیدگاه کنش متقابل نمادین تأثیر پذیرفته اند، ولی دیدگاهی کاملاً نزدیک به آن اختیار کرده اند.

مارکسیزم در تمامی شکلها و تعبیرهای آن با سنتهای غیرمارکسیستی جامعه شناسی فرق میکند. بیشتر مؤلفان مارکسیست، مارکسیزم را جزئی از یک مجموعه تحلیل جامعه شناختی و اصلاحهای سیاسی میدانند. به اعتقاد آن ها مارکسیزم میباید یک برنامه دگرگونی سیاسی ریشه یی پدید آورد. افزون بر این، مارکسیستها بیش از بسیاری از جامعه شناسان غیرمارکسیست، به ویژه اکثر کسانی که از کارکردگرایی تأثیر پذیرفته اند، بر تقسیم طبقاتی، تضاد، قدرت و ایدئولوژی تأکید میکنند. شاید بهتر باشد، مارکسیزم را نی به عنوان نوعی رویکرد در درون جامعه شناسی، بل که به عنوان مجموعه آثاری که در کنار جامعه شناسی وجود دارد و هریک در دیگری تأثیر کرده و غالباً از دیگری تأثیر میپذیرد، در نظر بگیریم. جامعه شناسی غیرمارکسیستی و مارکسیزم همواره در یک رابطه تأثیر و ضدیت متقابل زیسته اند.

### **مشکلهای نظری:**

چگونه باید ارزش نسبی این چهار رویکرد نظری را ارزیابی کنیم؟ اگرچه هریک از این رویکردها طرفداران متعهد خود را دارد، اما، به شکلی از اشکال بعضاً مکمل یک دیگر اند. در کارکردگرایی و بیشتر تعابیر مارکسیزم بر ویژه گیهای کلی تر گروههای اجتماعی یا جوامع تأکید میشود. این مکاتب اساساً با مسایل عمده سر و کار دارند؛ مانند، چگونه جوامع همبسته گی خود را حفظ میکنند؟ یا شرایط اصلی ایجاد دگرگونی اجتماعی کدام اند؟ گُنش متقابل نمادین، برعکس بیشتر بر زمینه های رو در روی زنده گی اجتماعی متمرکز گردیده است. ساختگرایی با رویکردهای دیگر از این نظر فرق میکند، که اساساً توجه خود را بر ویژه گیهای فرهنگی فعالیت اجتماعی معطوف کرده است.

بنابر این در بحثهایی که از مسایل جامعه شناختی صورت میگیرد، تا اندازه یی میتوانیم، از همه این نظریه ها به طور انتخابی استفاده کنیم. اما، از بعضی جهتها آن ها آشکارا با یک دگر برخورد میکنند. چندین مشکل نظری اساسی - یا موضوعهای جدی مورد مناقشه دایمی - وجود دارد، که این برخورد دیدگاهها توجه ما را به آن ها جلب میکنند و برخی از آن ها با موضوعهای بسیار کلی سر و کار دارند در ارتباط با این که چگونه باید فعالیتهای انسانی و نهادهای اجتماعی را تبیین کنیم. ما چهار مشکل را در این جا مورد بحث قرار خواهیم داد:

۱ - مشکل اول به گُنش انسانی و ساختار اجتماعی مربوط میشود. این مشکل چنین مطرح میگردد: ما تا چه اندازه گُنشگران انسانی خلاق هستیم و شرایط زنده گی خود را فعالانه کنترل میکنیم؟

یا برعکس آیا بیشتر آنچه ما انجام میدهیم، نتیجه نیروهای اجتماعی کلی خارج از کنترل ماست؟ این مسأله میان جامعه شناسان هنوز هم با موارد نظر مختلف مطرح میگردد. دیدگاه گُنش متقابل نمادین بر عناصر فعال و خلاق رفتار انسانی تأکید میکند، در حالی که سه رویکرد دیگر به استثنای شماری از انواع دیدگاههای مارکسیستی، ماهیت جبری تأثیرهای احتمالی را بر گُنشهای انسانها مورد تأکید قرار میدهند.

۲ - دومین مشکل نظری به وفاق و تضاد در جامعه مربوط میشود. برخی دیدگاهها در جامعه شناسی - از جمله بسیاری از دیدگاههای وابسته به کارکردگرایی - نظم ذاتی و هماهنگی جوامع انسانی را مورد تأکید قرار میدهند. کسانی که لز این دیدگاه طرفداری میکنند، تداوم حیات نهادها و وفاق را آشکارترین ویژه گیهای جوامع میدانند، هرچند هم که آن ها به مرور زمان ممکن است، تغییر کنند. شماری از جامعه شناسان، به ویژه آنانی که از نظریه های مارکس تأثیر پذیرفته اند، بر فراگیر بودن تضاد اجتماعی تأکید مینمایند.

۳- مشکل سوم، نی چندان به ویژه گیهای گلی رفتار انسانی یا جوامع به طور گلی، که بیشتر به ویژه گیهای توسعه اجتماعی امروزین مربوط میشود. این با عوامل تعیین کننده یی که بر منشا و ماهیت جوامع مدرن تأثیر میگذارد، در ارتباط است و از اختلافها میان رویکردهای غیر مارکسیستی ناشی میشود. این مشکل پیرامون موضوع چنین متمرکز گردیده است: دنیای مدرن تا چه اندازه به وسیله عوامل اقتصادی که مارکس مشخص کرده- به ویژه میکانیزمهای سازمان اقتصادی سرمایه داری- شکل گرفته است؟ از سوی دیگر، سایر عوامل مانند (عوامل اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی) تا چه اندازه به توسعه اجتماعی در دوران مدرن شکل داده اند؟

۴- چهارمین مشکل نظری، مسأله اساسی بیست، که به هیچ وجه در سنتهای رسمی جامعه شناسی مطرح نمیشود؛ این مسأله عبارت است از، این که ما چگونه باید درکی رضایتبخش از جنسیت را در تحلیل جامعه شناختی وارد کنیم. اکثر آنانی که در تکامل نظریه جامعه شناختی تا کنون نقش داشته اند، هیچ نوع توجهی به این مسأله نکردند. از آن جا که ما در مورد ربط مسایل جنسیت با شکلهای سنتی تر تفکر نظری در جامعه شناسی منابع چندانی نداریم، این مسأله شاید در حال حاضر در میان چهار مشکلی که بر شمردیم، دشوارترین مسأله باشد، که با آن برمیخوریم.

### **ساختار و گنش:**

موضوع مهمی که توسط دورکهایم مورد مطالعه قرار گرفت و بسیاری از جامعه شناسان دیگر نیز از آن پس دنبال کرده اند، این است، که جوامعی که ما عضو آن هستیم نوعی محدودیت اجتماعی بر گنشهای ما اعمال میکنند. دورکهایم استدلال میکرد، که جامعه بر فرد مقدم است. جامعه چیزی به مراتب بیش از مجموع اعمال فردیست، هنگامی که ما ساختار اجتماعی را تحلیل میکنیم، ویژه گیهایی را مطالعه میکنیم که دارای استحکام، یا صلابت قابل مقایسه با ساختارهای محیط مادی هستند. به نظر دورکهایم، ساختار اجتماعی نیز به شیوه یی همانند فعالیتهای ما را محدود میسازد و حدودی بر آنچه ما به عنوان افراد میتوانیم انجام دهیم، برقرار میکند.

### **وفاق و تضاد:**

دورکهایم، جامعه را به صورت مجموعه یی از اجزای متقابلاً وابسته به یک دیگر در نظر میگیرد. در واقع، در نظر اکثر متفکران کارکردگرا، جامعه به عنوان یک کل به هم پیوسته مرکب از ساختارهایی که پیوند نزدیک با یک دیگر دارند، تلقی میشود. این نگرش تا اندازه زیادی با تأکید دورکهایم بر ویژه گی محدود کننده و خارجی، واقعیتهای اجتماعی مطابقت دارد.

بنابر نظرِ دورکهایم و پارسونز، نهادهای تشکیلهندهء جامعه مانند اجزای بدن انسان، که هر کدام وظایفِ خاص خود را دارد و هریک با دیگر اجزا در رابطهء ارگانیک بوده، در نتیجهء آن هستی یک بدن و ارگان ادامه مییابد، باید باهم هماهنگ عمل نمایند و بدین سان دوام جامعه میتواند ضمانت گردد.

جامعه شناسانی که اساساً بر تضاد تأکید میکنند، شیوهء نگرش کاملاً متفاوتی دارند، پیش فرضهای راهنمای آن را میتوان با استفاده از تحلیل مارکس از تضاد طبقاتی به عنوان یک نمونه، به آسانی خلاصه کرد. بنابر نظر مارکس، جوامع به طبقات دارای منافع نابرابر تقسیم شده اند. از آن جا که چنین نابرابریهای آشکاری وجود دارد، اختلاف منافع همواره جز اساسی نظام اجتماعیست. این تضاد منافع در مرحله یی به درگیری مبارزهء فعال بین طبقات منجر میشود- که میتواند فرایندهای دگرگونی بنیادی را ایجاد کند.

## **شکلگیری جهان مدرن،**

### **دیدگاه مارکسیستی:**

آثار مارکس تحلیل جامعه شناختی را به گونهء جدی به چالش فرا میخواند و این موضوعیست، که نادیده گرفته نشده است. از دوران خود مارکس تا به امروز بسیاری از بحثهای جامعه شناختی پیرامون اندیشه های مارکس، دربارهء پیدایش و توسعهء جوامع مدرن، متمرکز گردیده اند. از نظر مارکس جوامع امروزی همه دارای خصلت طبقاتی اند و ما در دوران سرمایه داری زنده گی میکنیم. نیروی محرک دگرگونی اجتماعی در دوران کنونی فشار در جهت دگرگونی بنیادی اقتصادی- اجتماعی که جز جدایی ناپذیر تولید سرمایه داریست، میباشد.

سرمایه داران، برای فروش کالاهای شان به مصرف کننده گان، با یک دیگر رقابت میکنند و در این راه جهت به دست آوردن سود و تأمین منافع گروهی شان از هیچ تلاشی دریغ نمینمایند. هم چنین سرمایه داری برای بقا و رهانیدن خود از بحرانهای ذاتی که در خود نظام موجود است، در جستجوی بازارهای جدید برای فروش کالا، به دست آوردن مواد خام ارزان و استفاده از نیروی کار ارزان میباشد.

باید خاطرنشان ساخت، که دیدگاههای محافظه کارانه و لیبرالیستی که پس از مارکس از جانب دکتورین نظام سرمایه داری برای اغوای افکار جوامع بشری مطرح گردیده اند، نیروی محرک اصلی تکامل مدرن را عقلانی شدن تولید پنداشته، طبقه را یک نوع نابرابری در میان انواع دیگر نابرابری- مانند نابرابریهای میان

مردان و زنان- در جوامع امروزی تعریف مینمایند؛ که بیشترِ چنین دیدگاهها را میتوان در آرای نظری ماکس وبر، به ویژه در اثرش به نام "اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری"، مورد مطالعه قرار داد.

### **تفکر نظری در جامعه شناسی:**

ارزیابی نظریه ها و به ویژه رویکردهای نظری در جامعه شناسی وظیفهء تلاش برانگیز و دشوار است. بحثهای نظری بنابر تعاریف انتزاعی تر از مباحثِ نوعاً تجربی تر اند. این واقعیت که تنها یک رویکردِ نظری که بر کلِ جامعه شناسی مسلط باشد، وجود ندارد، ممکن است، نشانه یی از ضعف این رشته به نظر برسد. اما، ابداً چنین نیست؛ برعکس، برخوردِ نظریه ها و رویکردهای نظری رقیب، نشانه یی از نیروی حیاتی تفکر جامعه شناسی به شمار میرود.

در مطالعهء انسانها- خودمان- تنوع نظری ما را از جزم اندیشی نجات میدهد. رفتار انسانی پیچیده و دارای جنبه های متعدد است و بسیار نامحتمل است، که یک دیدگاه نظری به تنهایی بتواند همهء جنبه های آن را در بر گیرد.

گونه گونی در تفکرِ نظری منبعی غنی از اندیشه ها را فراهم میسازد، که میتوان از آن در تحقیقات بهره گرفت و نیز استعدادهای خلاق را بر می انگیزد، که برای پیشرفت در مطالعات جامعه شناختی بسیار ضروریست.

منبع:

کتابِ جامعه شناسی، اثر آنتونی گیدنز، (Giddens, Anthony) ترجمهء منوچهر صبوری.

برگرفته از شمارهء سوم نشریهء تیوریک- آموزشی برهان، ارگان نشراتی نهضتِ آیندهء افغانستان